



وَلَا يَخْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزْباً فِي الآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٦﴾

{ ۱۷۶ } و اندوهگینت نکند کسانی که بی دریبی با یکدیگر در کفر شتاب می‌گیرند، بی‌گمان آن کسان هرگز اندک زبانی خدای را نرسانند، خدا می‌خواهد که بهره‌ای ایشان را در آخرت قرار ندهد، و برای ایشان است عذابی بس بزرگ.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٧﴾

{ ۱۷۷ } بی‌گمان کسانی که کفر را به ایمان خریدند (نیز) هرگز اندک زبانی خدای را نرسانند و برای ایشان است عذابی بس دردناک.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٧٨﴾

{ ۱۷۸ } و هرگز نباید کسانی که کفر ورزیدند پیش خود حساب کنند که ما مهلتی را که به ایشان داده‌ایم حتماً برایشان خیر است، بلکه تنها بدانان مهلت می‌دهیم برای اینکه از لحاظ گناه افزوده می‌شوند و برای ایشان است عذابی خوار کننده.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمُّوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٩﴾

{ ۱۷۹ } خدا چنین نبوده است که واگذار مؤمنان را بر آن چیزی که شما بر آن حال هستید تا این که آلوده و ناپاک را از پاکیزه جدا گرداند، و خدا چنین نبوده است که آگاه سازد شما را بر نادیده، و لیکن خدا از فرستادگان خویش هر که را خواهد بر می‌گزیند و جذب می‌کند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید، و اگر ایمان بیاورید و پروا پیشه کنید در نتیجه شما راست پاداشی بس بزرگ.



{ ۱۸۰ } و هرگز نباید کسانی که نسبت بدانچه خدا ایشان را داده است بخل می‌ورزند چنین حساب کنند که آن برایشان خیر است، بلکه برایشان شر است، به زودی بوسیله آنچه که بخل ورزیدند روز قیامت بر گردنشان طوق زده خواهد شد. و خدای راست میراث آسمان‌ها و زمین، و خدا بدانچه می‌کنید بس آگاه است.

{ ۱۸۱ } البته خدا شنیده است گفتار کسانی را که گفتند بی‌گمان خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم، به زودی می‌نویسیم آن چه را گفتند و بدون حق کشتنشان پیامبران را و گوئیم بچشید عذاب سوختن را.

{ ۱۸۲ } آن (عذاب) به خاطر چیزی است که دست‌هایتان پیش فرستاد و بدون شک خدا به هیچ وجه برای بندگان ستمگر نیست.

{ ۱۸۳ } آنان که گفتند بی‌گمان خدا عهد کرد به ما که به هیچ فرستاده‌ای ایمان نیاوریم تا اینکه قربانی‌ای ما را بیاورد که آتش آن را بخورد، بگو پیش از من رسولانی بی‌نات روشنگر و آنچه را گفتید برای شما آورده‌اند، پس چرا آنان را کشتید اگر راست‌گو یابید.

{ ۱۸۴ } پس اگر ترا دروغ دانستند پس دروغ دانسته شده‌اند فرستادگانی پیش از تو که بی‌نات و نوشته‌های استوار و نامه (قوانین) روشن‌گر آوردند.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۸۰﴾

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۱۸۱﴾

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿۱۸۲﴾

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيْنَا الْأَلَا نُؤْمِنُ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۸۳﴾

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاؤُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿۱۸۴﴾



{ ۱۸۵ } هر کسی چشمنده مرگ است و تنها در روز قیامت مزدهای تان را (کاملاً) دریافت می‌دارید، پس هر کس از آتش دور داشته شد و به بهشت وارد شد در واقع به رستگاری دست یافته است، و زندگانی این جهان چیزی جز بهره‌ فریب نیست.

{ ۱۸۶ } هر آینه حتماً در مالها و جانها تان مورد آزمایش قرار می‌گیرد و حتماً از کسانی که پیش از شما کتاب بدانان داده شده است و از کسانی که شرک ورزیدند آزار بسیاری می‌شنوید، و اگر پایداری ورزید و پروا پیشه کنید پس بی‌گمان آن (پایداری و پروا پیشگی) از تصمیم قاطع به امور است.

{ ۱۸۷ } و هنگامی که خدا پیمان استوار کسانی را گرفت که کتاب بدانان داده شد تا حتماً آن را برای مردم تبیین و روشن کنید و پنهان نگه ندارید، پس آن را پشت سر خویش افکندند و آن را به بهایی اندک فروختند، پس چه بد است آن بهایی را که می‌ستانند.

{ ۱۸۸ } هرگز نباید به حساب آورید کسانی را که شاد می‌شوند بوسیله آنچه آوردند (از دستاوردهای خود) و دوست می‌دارند که در برابر آن چه نکرده‌اند مورد ستایش قرار گیرند پس هرگز نباید آنان را بر رستگاهی از عذاب به شمار آورید و ایشان راست عذابی دردناک.

{ ۱۸۹ } و قدرت تصرف آسمانها و زمین در اختیار خداست و خدا بر هر چیزی بس تواناست.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾

لَتَبْلُوْنَ فِي أُمُورِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٨٦﴾

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿١٨٧﴾

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُوتُوا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨٨﴾

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٨٩﴾



### شرح لغات :

نملی، فعل مضارع متکلم مع الغیر از املاء: پر کردن، امکان دادن، سر خود رها کردن، مدت دادن، جلو شخص را رها کردن.

یطلع، فعل مضارع غایب مفرد از اطلاع (باب افعال): از بالا نگاه کردن، به سوی چیزی سرکشیدن.

یجتبی، از اجتناب: گزینش، جمع و جذب و فراهم کردن با کوشش.

قربان، همچون برهان و سلطان: اسم آنچه وسیله تقرب است، و هم چون عدوان و خسران مصدر است: نزدیک ساختن، تقرب جستن.

الزَّبر، جمع زبره: بنای سنگی محکم، پاره آهن ضخیم، عقل. شاید زبر به معنی اصول محکم و ثابت عقلی باشد و کتاب، احکام شرعی و روشنگر عقل و عمل. جمع زیور: نوشته حکیمانه، از زَبَرَ (فعل): کتاب را به استواری نوشت، مرد را شکنجه داد، پیرامون چاه را محکم چید، موهای شانه شیرانبوه شد.

ذوق: چشیدن طعم، اندکی خوردن.

تَوْفُون، فعل مضارع مخاطب جمع از ایفاء: کاملاً بهره‌مند کردن، بطور تمام و کمال به چیزی دست یافتن.

زُحِرِح، فعل ماضی مجهول از زَحَّ (مانند زَلَّ): از بیخ برکنند، از جای خود چیزی را دور کرد، زحزح (معلوم مانند زلزل): پی‌درپی برکنند.

فاز، فعل ماضی از فوز: بیرون آمدن از تنگنا و گرفتاری و رسیدن به وسعت، مفازه: بیابان باز.

میثاق: عهد محکم و پیمان مشدد. وثاق: ریسمانی که با آن می‌بندند.

ملک (به ضم میم): تصرف با قدرت و علم.



«وَلَا يَخْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزْباً فِي الآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

«یُسَارِعُونَ» تأثیر سرعت متقابل و خوف «فِي الْكُفْرِ»، محیط کفر درونی آنها و در غلطیدن در کفرشان را می‌رساند که روزنه هدایت را به روی خود بسته و آگاه و ناآگاه سرعتی به گونه بازتاب «سرعت اکتسابی» و حرکت کفرآمیز از خود و از یکدیگر می‌یابند و سست‌ایمانان را در پی می‌کشند و پایان این مسارعت و مسابقه را در نمی‌یابند و امیدی به توقف و برگشت آنها نیست. این سرعت یابی، پیمبر رحمت و هدایت همگانی را محزون و مشغول می‌دارد. این تخویف‌ها (آیه قبل) که در دل هوچی‌گران و اولیای شیطان خانه می‌گزیند و از زبان‌شان بیرون می‌آید، مردمی را که ایمانی بی‌پایه دارند و در حال نوسان به سر می‌برند، به سوی قدرت فریبنده و جاذبه شرک می‌کشاند و به سوی آن شتابزده می‌شوند. این شتاب‌زدگی بعضی سست‌ایمان‌ها به سوی جاهلیت، چنان که در پایان احد و پس از آن نمودار شد، آن حضرت را پس از آن کوشش‌ها و جهاد و هجرت، از جهت‌کندی پیشرفت دعوت، یا اندیشه کوتاهی در رسالت، غمگین می‌ساخت. «وَلَا يَخْزُنُكَ...» نهی از حزن از جهت آثار آن است که مبادا موجب توقف در انجام رسالت شود. دید محیط پیمبر، حال و آینده این سرعت‌گیرنده و سرعت‌یابنده در کفر را می‌بیند که خودشان از آن غافلند، و خداوند محیط به همه است و پیمبرش را هشیار و تثبیت می‌کند که اینها هیچ و برای همیشه به خدا - اراده و سنن متحرک و متکامل او - زیان نمی‌رسانند، تنها خود زیانکارند.

این آیه خطاب تسلیت‌آمیزی برای رسول اکرم ﷺ است: نه اینها نمی‌توانند به خدا و مشیت و سنن او زیان رسانند، بلکه شتاب آنان به کفر، اگر در سطح، حق و ایمان را زیان رساند، آن را پایدارتر و عمیق‌تر و نیرومندتر خواهد کرد، و اگر



وقفه‌ای در گسترش آن پیش آید، برای همیشه نیست و با نیروی بیشتری آشکار می‌شود: «لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا»، و نه آنها از برگشت و روی آوردن به کفر بهره‌وافر می‌خواهند داشت: «يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ». در محیط دنیای محدود حیوانی و غرائز و درگیری آنان دچار عذاب بزرگی هستند: «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

«إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

و هم‌چنین آنان هم که بیش از شتاب گرایش‌گرانه به کفر، هم‌چون مشتری در بازار زندگی خریدار کفر و فروشنده سرمایه‌های فطری ایماناند، نمی‌توانند اندک زیانی به خدا رسانند و با این تجزیه روحی دردآور، ایشان را هم عذابی دردناک است.

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا، وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ».

این آیه درسی است به مؤمنان که فریفته امکانات کافران نشوند، و هشداری به کافران، تا شاید به پایان زندگی خود بیندیشند. هیچ نباید پیش خود حساب و گمان کنند که این آرزوها و شهوات و بهره‌هایی که چشم و گوش و دل و زندگی آنان را پر کرده است و در میان آنها رهایشان کرده‌ایم، برای خود و نفوس‌شان خیر و از طرف ما خیرخواهی برای آنها باشد. اینگونه امکانات و رهایی و افسارگسیختگی، برای آن است که تا هر چه بتوانند در سرکشی و طغیان خود تا عذاب زبونی و زبونی آور پیش روند.

تهدیدهای دو آیه قبل که گرایندگان و خریداران کفر، بهره در آخرت ندارند و



تکرار «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» و هم چنین آیات مانند آن‌ها، و از سوی دیگر باز بودن راه زندگی و خوشی برای آنان، منشأ این اندیشه و گمان است، که خداوند برای آنان خیر و خوشی خواسته و آن‌ها را شایسته چنین زندگی ساخته است، این اندیشه همیشه برای آنان و دیگر کوه‌اندیشان هست. این آیه پرده از چنین راز و ظاهر فریبنده برمی‌دارد که نباید آن‌ها که رو به کفر رفته‌اند چنین گمان برند که همین که به آن‌ها ثروت و قدرت دادیم و جلو پیشرفت آن‌ها و دست‌شان را باز گذاریم به خیر و سعادت آنان خواهد بود. قرآن این حقیقت را برای آنان که می‌توانند چشم خود را باز کنند عریان می‌نماید: «إِنَّمَا نُكَلِّمُ لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا». لام لیزدادوا، ظاهر در اراده است نه عاقبت، چون کفروا، ظاهر در این است که به اراده خود به سوی کفر گرویده‌اند. همین که آنها به اراده خود به کفر گرویده‌اند، اراده خدا هم بر طبق سنن، بدین تعلق گرفته تا آن‌ها خود در گناه و از جهت گناه افزایش و تکامل یابند که نتیجه قهری املاء است، نه «لِيُزِدُوا إِثْمَهُمْ» و پایش در مقابل سرکشی و خود بزرگ بینی آنان عذاب خوارکننده است: وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ در پایان مهلت.<sup>۱</sup>

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ، وَإِنْ تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ».

آگاهی و درس دیگری است به مؤمنان برای آمادگی و هشیاری. در جهت مقابل کافر که سرعت و مسارعت می‌گیرند و از خدا و خود رها می‌شوند تا هر چه

۱. «و لئن امهل الله الظالم فلن يفوت اخذه، و هو له بالمرصاد على مجاز طريقه و بموضع الشجاء من مساع ريقه». (نهج البلاغه، از خطبه ۹۶): و اگر خدا به ستمگر مهلت و فرصت داد، گرفتن او هم هرگز از اراده‌اش محو نمی‌شود، و او (خدا) برای ستمگر در گذرگاه راهش به کمین ایستاده است، و چون استخوان در گلو راه بر او می‌گیرد. (مؤلف)



خواهند در زمین و در میان بندگان خدا تاخت و تاز کنند، مؤمنین که با خدا پیوند و پیمان دارند، به همان حال که هستند و در هر حال، خدا رهایشان نمی‌کند، درگیری‌ها و مصائب و آزمایش‌ها برایشان پیش می‌آورد (مضمون این مطلب مقدر است) «حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» این سنت جاری و همیشگی خدایی است، از همان هنگام آگاهی و ایمان، و همیشه بوده و هست.

مفهوم «مَا كَانَ اللَّهُ...»، بجای «لیس، ما، الله» و «لِيَدْرَ الْمُؤْمِنِينَ»، به جای «لیدرکم» بیان سنت الهی درباره همه متصفین به ایمان است. مخاطب «عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ»، به ظاهر سیاق، مؤمنان حاضر در زمانند، نه کافران و منافقان، چنان که بعضی از مفسران گمان کرده‌اند. ما، اشاره به وضع کنونی آن‌هاست با جمله بس بلیغ اسمیه، حال ثبات و امنیت و بهره‌گیری از انتساب به ایمان که در آن مؤمن حقیقی و ثابت با ضعفای در ایمان و منافقان ممتاز نیستند. «حَتَّى...» بیان نهایت این وضع است. از «مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ»، تا «بِمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» که بر طبق سنت الهی حوادث و مصائب و ابتلاآت باید پیش آید: حکمت و سنت خدا این نیست که مؤمنان را به همان حال و وضعی که شما دارید، ثابت و راکد واگذارد، گرفتاری و مصائب و ابتلاآت باید پیش آید، تا آلودگان به کفر و جاهلیت و جواذب آن از پیشروان پاکیزه شده و تکامل یافته جدا و مشخص شوند. نه املائی کافران در پایان به خیر آن‌ها و نه گرفتاری و مصائب مؤمنان به زیان اینان است، هر دو بر طبق حکمت و سنت سنیّه الهی می‌باشد، که در باطن آفرینش جهان و حیات انسان جریان دارد و تا به غایت نرسد و از پرده بیرون نیاید، کسی آگاهی همه جانبه از آن ندارد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِئِيْطَلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ». پس مجالی نیست تا کسی گمان برد که خداوند پیش از برخورد با حوادث و مصائب خبیث را از طیب جدا کند و آن‌ها را بشناساند. روش خداوند این است که بر طبق مشیت خود، از میان هزارها مردم، کسانی را بر





می‌گزیند و به سوی خود جذب می‌کند: «وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ». دیگر آیه در اینجا از حد اطلاع و غیب یابی آنان بیانی ندارد، زیرا درجات رسل مختلف و حد اطلاعیان محدود است و آنان را آگاه می‌کند نه از غیب اطلاع کامل می‌دهد. «من رسله» اگر تبعیضی باشد نه بیانی، اشاره به همین وظیفه است که کسانی را برمی‌گزیند که غیب‌شناس و رازدانند. پس بر دیگران همین وظیفه است که به خدا و رسلش ایمان آورند و اگر ایمان آوردند و پروا گرفتند، پاداش بزرگ می‌یابند و شود که در پرتو آن چشمشان باز و رازبین شود: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِن تُمْنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ».

«وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

«ما آتاهم الله»، هرگونه سرمایه مادی و معنوی است. این آیه هشدار می‌دهد دیگر به مؤمنانی است که هنوز وابسته و دل بسته به مال هستند و خصلت بخل دارند که بخل منافی با جهت حرکت ایمانی و وابستگی به خدا و هدف‌های برتر است. و همچنین، منافی با این دید ایمانی است که دیگر سرمایه‌ها و ثروتها از فضل خداست که در دسترسشان قرار داده نه ملک آنها که هرگونه خواهند در آن تصرف یا ذخیره کنند و بخل ورزند: «بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ».

بخل ورزان هم مانند کافراند، کافران همین که راه تاخت و تازشان و دستشان در راه تجاوز باز است گمان می‌کنند به خیر آنهاست، بخیلان هم همین که دست خود را از دستگیری دیگران باز می‌دارند. آنان را کفر و اینان را بخل از بینش و عاقبت اندیشی باز می‌دارد، آنان با گناه و ستم افزایش می‌یابند و دچار عذابند، اینان



بخل‌شان چون ریسمان و زنجیری خواهد شد، هم‌چنان که بخل چشم و گوش‌شان را از هر بانگی جز اندوختن و انباشتن ثروت و دست‌شان را از دستگیری مستمندان و در راه خیر و پایشان را از راه اقدام در حق، می‌بندد و غل‌هایی بر گردن و دست‌شان زده می‌شود.

این آیه از آینده «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» آنان خبر می‌دهد. سین «سیطوقون» و فعل مجهول از باب تفعیل، نزدیکی و تکامل این طوق را می‌رساند، بدون اینکه فعل را به فاعل استناد دهد اشعار به وضع طبیعی بخل دارد. آیه ۸ سورة یس: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ﴾<sup>۱</sup> از گذشته خبر می‌دهد. ما بَخِلُوا، اشاره به همان علاقه‌ها و بستگی به مال است. اینها چشم‌شان از دیدن جهت بقای مال که همان انفاق است، کور شده به جهت فانی آن که نگهداری است دل‌بسته‌اند. البته در عین اینکه سین، تقریب و تأکید را می‌رساند، ظهور کامل این سرانجام در روز قیامت است، پس پیش از آنکه محکم و پیچیده شود، باید طول وابستگی و بخل را برید و خود را از بستگی به آن - نه تصرف و مالکیت به حق در آن - آزاد ساخت.<sup>۲</sup> با این بینش ایمانی که خدا قدرت تصرف داده این سرمایه‌های حیاتی را در دسترس گذارده است؛ میراث از او و وارث او است و از شما عمل و انفاق: «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ». تا علاقه به هر چه، غیر خدا، بند و زنجیر روح و اندیشه نشود. مال خواه و ناخواه دست به دست می‌گردد و وارث همه

۱. بی‌گمان ما برگردن‌هایشان طوق‌هایی نهادیم که تا زیر چانه‌هایشان قرار گرفته، از این رو سر به هوای اند.

۲. کُندة تن را ز پای جان بکن تا کند جولان به گرد آن چمن

غل بخل از دست و گردن دور کن بخت نو در یاب از چرخ کهن

هر ندایی که ترا بالا کشد آن ندای می‌دان که از بالا رسد

هر ندایی که تو را حرص آورد بانگ گرگی دان که او مردم دزد

(مؤلف)، مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۸.



مالک الملک است و آنچه بر آنان می ماند همان طوق دوزخی است. این عمیق ترین حکمت انفاق است که از سرچشمه ایمان و قصد تقرب ناشی می شود، نه قانون و تحمیل. هر انسان آگاهی این را احساس می کند که در هر انفاق مال و هر چه به آن وابسته است، از بند و قیدی آزاد و رها می شود. این حکمت و تأثیر روانی انفاق ثابت تر و همگانی تر از تعاون و تبادل محبت و رحمت و سامان یافتن زندگی، در مجتمع اسلامی و انسانی است.

«لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ، سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْآيَاتُ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ. ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» .

این گفته که خدا فقیر است و ما بی نیازیم، به قرینه آیه بعد و روایاتی که در شأن نزول آن آمده، از یهودیان و یهود مسلکان است. یهودیانی که گویا در انتظار منجی موعود و به سراغ او، به اطراف یثرب هجرت کردند و برای دفاع از خود و نگهداری اموال و ذخایرشان قلعه ها ساختند و سرمایه داران شان به شغل رباخواری و زرگری و امثال آن پرداختند. پس از آنکه اسلام در مدینه پایه گرفت با نزول آیات گذشت و انفاق، دست و دل مسلمانان باز گردید و با تحریم ربا و بهره کشی ها نفوذ مالی یهودیان در میان مسلمانان بسته شد، چنان که یثرب قبیلگی و کینه توزی و اختلاف جاهلیت، به گونه و نمونه بارز تعاون و تبادل خیر و رحمت درآمد، بیش از آنکه راه های سودبری و بهره کشی یهودیان بسته شود، وحدت و تعاون و انفاق در میان مسلمانان از هر قبيله و نژاد، با خوی میراثی و آیین نژادی و خصلت مال اندوزی و بخل یهودیان ناسازگار بود، شاید همین تضادهای روش و تعالیم اسلام با قومیت و خوی یهودیت بود که با آن بشارات و انتظارات و هجرت، به دشمنی با تبلیغات و



استهزاها و طعن‌هایی به تعالیم و احکام آن پرداختند. یکی از گفته‌ها و طعن‌های آنها در مقابله با آیات انفاق (برای خدا، و فی سبیل الله) همین بود، که خدا - خدای شما - فقیر و ما غنی هستیم: «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ». همان کسانی که از انفاق بخل می‌ورزند و برای توجیه بخل و مال پرستی خود، این‌گونه شبهه‌ها و عذرهای می‌آورند یا سؤال‌ها طرح می‌کنند تا از انفاق و دستگیری مالی که نخستین حرکت انسان به سوی خدا و خلق و از پایه‌های دعوت رسل است خودداری کنند. گویا این گفته با اندیشه آنان سوالی انکاری را می‌رساند: خداوند نیازمند و ما بی‌نیازیم؟! که طالب انفاق است. اگر بی‌نیاز است چرا خود نیاز نیازمندان را بر نمی‌آورد؟ اگر از ما می‌خواهد پس ما بی‌نیازیم؟ چون این گفته‌ها و شبهه‌تراشی‌های اسرائیلی که به دلیل ضمائر جمع، از گروه‌هایی فرومایه تراوش می‌کرد و در ضعف و مسلمانان اثر می‌گذاشت و جلو پیشرفت دعوت را که بر پایه فداکاری و گذشت نهاده شده بود، می‌گرفت و شایسته جواب نبود و آن حضرت را آزرده می‌ساخت، خداوند در قرآن با بیانی تسلیت آمیز آورده است: «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ...» که خداوند پیش از علم، سخن آنان را شنیده، آن را ضمن پرونده جنایات و سرکشی‌های شان ثبت خواهد کرد: «سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا». با کشتارهایی که می‌کردند: «وَقَتْلُهُمُ الْاَنْبِيَاءَ». آنان با همین بهانه‌جویی پیمبران خود را که می‌خواستند دعوت و سنت ابراهیمی را احیاء کنند می‌کشتند، چون سران آنها را به گذشت از مال و جان و تعالی دعوت می‌کردند.

این گناهان و سرکشی‌ها، و کشتارهای ثبت شده، آتشی می‌شود که سراپای هستی آنان را می‌سوزاند و همین است قول و فرمان: «وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ». این آتش‌هایی که در سراسر تاریخ هستی بنی اسرائیل را سوزانده، زبانه‌ای است از همین خوی‌ها و راه و روشی که از درون آنان سر می‌زند نه از خداست و نه از خلق: «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ اَيْدِيكُمْ وَ اَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ». نسبت به «اَيْدِيكُمْ»، از جهت

آن است که نمودار آن اندیشه‌ها و خوی‌ها می‌باشد. صفت مبالغه، بیان نفی هر گونه ظلم است.

«الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ أَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ، قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

«الَّذِينَ»، در محل جرّ، رد به «الَّذِينَ قَالُوا...» در آیه سابق است: محققا شنید خداوند سخن آنان را که گفتند خدا با ما عهد بسته است...، و یا در محل رفع و وصفی دیگر از آنان است: همان کسان که گفتند... اینان به جای گذشت از تعلقات در راه خدا و کمال و بسط روح، قربانی فصلی را از رسوم و احکام ثابت و تقریبی و آن را نشانه نبوت و سوختنش را نمودار تقرب و عهد خدا می‌دانستند. این هم بهانه دیگر بنی اسرائیل بود برای ردّ و سرپیچی از ایمان به این رسالت که: خداوند با ما پیمان بسته که به هیچ رسول - مدعی رسالت - ایمان نیاوریم تا آن‌که چنان قربانی پیش آورد که آتش آن را بخورد! «حَتَّىٰ ... تَأْكُلُهُ النَّارُ». حتی دلالت بر آخرین نشانه آن رسول و قبول قربانی، به گمان آنان بود. آتشی از آسمان فرود آید و قربانی را برآید. و یا نظر به شعار مشهور بنی اسرائیل است که قسمتی از قربانی باید سوخته «محرقة» شود، هم‌چنان که در تورات آمده است. جواب بهانه جویی و غرور و سرکشی آن‌ها را خداوند رازدان به پیمبرش القاء فرموده است: «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ...». «بالبینات» که در نشانه درخواستی آنان نیامده، همان است که آثار کفر و خودپرستی را می‌سوزاند، اشعار بدان دارد که نشانه خدایی همین بینات (تبیین حق و مشخص کردن آنها) است. «بِالَّذِي قُلْتُمْ»، به جای «عهد الیکم اللّٰه» اشعار بدین دارد که این نشانه زیانزد و ساخته خود آنان است. با همه این‌ها، نه اینکه به پیمبران ایمان نیاوردید، آنان را که مخالف هواها و سودپرستی شما بودند، کشتید:



پس در این پیشنهاد که راستگو نیستید، اگر آن را هم این پیامبر بیاورد باز ایمان نخواهید آورد.

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ».

بیان این آیه تسلیتی است به رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در برابر عذرهای و عنادهای و بهانه‌های مخالفان:

این روش تکذیب مکذبین همیشه بوده است، تو نخستین پیامبری نیستی که مورد این‌گونه تکذیب‌ها و بهانه‌جویی‌ها واقع شده‌ای، پیامبران گذشته با همه بینات و نوشته‌ها و کتاب روشنی‌بخش که درون و عقل را مشتعل می‌کند و غرائز و خوی‌های پست را، به جای قربانی سوخته که درخواست می‌کنند می‌سوزاند، آمدند، با همه این‌ها آنان را تکذیب کردند.

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَ كُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ، وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» **«روزمانه ما»**

ذوق (چشیدن طعم، اندکی خوردن) در آیات قرآن بیشتر درباره عذاب آمده و کمتر درباره رحمت و نعمت: ﴿وَلِيْنٌ أَدَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً... وَ لِيْنٌ أَدَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ...﴾<sup>۱</sup>. این مسیر هر پدیده زنده و دارای نفس است که طعم و مزه مرگ را می‌چشد. «و کُلُّ نَفْسٍ» خود دلیل بر عارضی بودن و از میان رفتن این حیات است. در پیامد این حیات، مرگ جزء طبیعت و مسیر نهایی آن است: «ذَائِقَةُ الْمَوْتِ».

۱. و اگر از جانب خود رحمتی را به انسان بچشانیم... و اگر پس از زیان سخت نعمتی از جانب خود به او بچشانیم... هود (۱۱)، ۹ و ۱۰.



آیا مسیر نهایی هر نفس به موت پایان می‌یابد؟ تعبیر آیه چشیدن و اشاره آن به گذشتن از آن است. چون چشیدن وسیله عبرت و عبور است. چشیدن مرگ باید پیش‌درآمدی از ظهور و بسط کامل انسان ساخته شده اختیار و عمل باشد. هم‌چنان که احساس و ذائقه، نخستین نشانه ظهور حیات در پدیده تکامل یافته است، مرگ نخستین چشش مرحله بعد است تا ذائقه‌ها و چشیدن آن چگونه باشد و چه طعمی دریابد! در این مرحله کوتاه است که همه عوارض زندگی این جهان به پایان می‌رسد. پس چرا اهل آن از راه حق با همه سختی و سرسختی‌های معاندین و فرومایگان طرفدار باطل، باز ایستند و چشم به پایان این زندگی و آغاز زندگی دیگر نداشته باشند که در آن، همه کوشش‌هایی کم‌وکاست پاداش داده شود. «وَأِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، توفون، دلالت بر بهره‌مندی - ایفاء - کامل دارد که این جهان و زندگی محدود آن نمی‌تواند ظرف آن باشد. خطاب از شخص پیمبر که در آیه سابق آمده به سوی جمع - او و پیروانش - جهت یافته، همان‌ها که سنگینی انجام رسالت به عهده آنان آمده، گوی مسابقه در انجام تعهدها و رسالتها در نهایت میدان وسیع آن حیات است: «فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ...» فعل مجهول، زحزح - «زلزل» - تکرار معنا را می‌رساند: پس همان کسان که همی تکان داده و برکنده و دور شوند از آن آتش و داخل شوند به بهشت، پس گوی نجات را برده به آرزوی برتر نائل گشته‌اند. برکنندگی پی‌درپی از آتش است که راه به بهشت را می‌گشاید. برکنده شدن از آتش و برتر آمدن از آن دشوار است چون روی و بعد دیگر آن دنیا و بهره‌های آن است که در جان و درون ریشه دوانیده و فریبنده گشته است و در حقیقت جز غرور و فریب نیست: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ». اگر انسان متعهد و دارای رسالت، به این چهار اصل آگاهی یافت و بینشش این‌چنین سرعت یافت، دیگر بهانه‌گیری‌های دشمنان و دنیاپرستان از مشرکین و یهود و ماورای آنان، او را سست و افسرده و



مأیوس نمی‌دارد: ۱- پایان این زندگی چشیدن مرگ است. ۲- پاداش کامل و تام آن گاه است که شب تاریک دنیا سپری شود و روز قیامت طالع گردد. ۳- فوز نهایی به برکنندگی از آتش و علاقه‌های آتشنا و سر برآوردن از بهشت است. ۴- آگاهی به این‌که زندگی دنیا بهره‌ای است آن‌هم غرورانگیز.

چون مرگ در مسیر حیات و هر نفسی چشنده آن است، پس چه باید کرد که آسان مرد و برتر آمد و پر و بال گشود؟ قرآن راه و روش آن را می‌نماید: باگذشت و انفاق آن‌چه تعلق گرفته، باید از وابستگی‌ها و تعلقاتی که ریشه دوانده و به زندگی پست دنیا بسته و آتش افروز است، یکی پس از دیگری برکنده شد. زیرا در پی آن زندگی برتر است و ورود به بهشت: «وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ»، که این باید، به صورت شرط، در آیه بیان شده: «فَمَنْ رُزِحَ عَنِ النَّارِ»، هر که از این آتش مورد اشاره، که محصول علاقه‌های پست و درون آن است و زبانه‌های آن سوختن مواهب انسانی خود، و آتش افروزی‌ها و ستم‌ها و حق‌بری‌ها و سوختن استعدادها و حیات دیگران است،<sup>۱</sup> اگر برکنده و برکنار شد و داخل بهشت گردید، در این میدان مسابقه حیات که منتهای آن مرگ است، فائز شده از تنگنای دنیا به فراخنای آخرت و جوائز آن نائل شده است: «فقد فاز» آن‌گاه است که این واقعیت برای همه مشهود می‌شود که دنیا جز بهره‌ای فریبنده و غرورانگیز نبوده و نیست: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ».<sup>۲</sup>

۱. حرص تو چون آتش است اندر جهان باز کرده صد زبانه هر زمان

(مؤلف) مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۹.

۲. از نظر بینایان هر کسی در دنیا بهره‌ای دارد که وسیله است. دنیا همچون گلخن حمام است و مزدوران دنیا تون

تاب و هیمه آور، بهره‌ا اهل ایمان و تقوا همین شستشوی در حمام و به هوای باز برگشتن است:

شبهوت دنیا مثال گلخن است	که از او حمام تقوا روشن است
لیک قسم مستقی زین تون صفاست	زانکه در گرمابه است و در نقاست
اغنیا مانند سرگین کشان	بهر آتش کردن گرمابه بان





پیمبران همین خطه و سیر حیات: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...» و پس از آن را می‌نمایاند. یهودیان که خود را پیرو و وابسته به پیمبران گذشته می‌دانند، آیین خود را مسخ کرده همه را در خدمت دنیا و علاقه‌های آن گرفته‌اند و به هدایت قرآن و انفاق آن طعن می‌زنند: «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ» چون حریص‌ترین مردم به دنیا و مالند و بخیل‌ترین در انفاق: ﴿وَ لَتَجِدَنَّهٗمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مَنِ الدِّينِ أَشْرَكُوا يُوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>. «زحزح و مزحزح» را در قرآن در همین دو مورد آورده است.

«لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَدْوَى كَثِيرًا، وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ».

هشدار و آماده باش به مسلمانان است که این درگیری و آزمایش ادامه دارد. افعال مؤکد به لام و نون «لتبلون و لتسمعن»، لزوم حتمی این آزمایش‌ها و گرفتاری‌ها را می‌رساند. آزمایش‌ها و ابتلاآت که در متن زندگی و نفوس واقع می‌شود: «فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ»، این‌ها لازمه آن آگاهی به واقعیت مرگ و آن بینش به ماورای آن و غایت حیات است که آفاق دید را باز و احساس به مسئولیت را شدید می‌گرداند، و همه این‌ها منشأ درگیری و ابتلاست. آزمایش‌ها و گرفتاری‌هایی

تا بود گرمابه گرم و با نوا  
ترک تون را عین آن گرمابه دان  
هست پیدای بر رخ زیبای او  
از لباس و از دخان و از غبار

→ اندر ایشان حرص بنهاده خدا  
ترک این تون گوی و در گرمابه ران  
هر که در حمام شد سیمای او  
تونیان را نیز سیمای آشکار

(مؤلف)، همان، دفتر چهارم بیت ۲۳۸

۱. و بی‌گمان آنان را از همه مردم و حتی از کسانی که شرک ورزیده‌اند به زندگی آزمندتر می‌یابی. هر یک از آنان را می‌بینی که آرزو دارد کاش هزار سال زندگی داده شود. و حال آنکه این عمر هزار ساله هم دور کننده او از عذاب نیست و خدا بدانچه می‌کنند بیناست. بقره (۲)، ۹۶.



که در زندگی و نفوس وارد می‌شود و همه را در معرض خطر قرار می‌دهد: «فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ». و تبلیغات و تهمت‌ها و شایعه‌سازی‌هایی که از زبان و ساخته کتاب دیده‌ها و آموزش یافته‌ها و مشرکین و دست‌ها و زبان‌های ناپیدا، جو روحی و اجتماعی شما را نگران و مضطرب می‌سازد. هم‌چون امروز که ماده‌پرستان مشرک و اهل کتاب شرق و غرب، همان روش‌های مشرکان و اهل کتاب آن زمان را درباره اسلام و مسلمانان دارند، چون آیین توحید مخالف هرگونه شرک و طغیان است: «وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ...» آنچه در برابر این ابتلاآت و خطرات، پایدار می‌سازد و راه را روشن و باز می‌گرداند، صبر و تقواست که ناشی از تصمیم‌ها و عزم راسخ ایمانی در همه پیشامدها و گرفتاریهاست: «وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»<sup>۱</sup>.

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا، فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ».

این پیمان محکم خدا و پیمبران و وجدان علمی است که چون از هر جهت با رشته‌هایی توثیق گردیده بیش از عهد و تعهد است. **«عقدانی و زمانه ما»**  
 آیه کلی و شامل هر کسی است که کتاب به او داده شده و آن را دریافته به رهبری و قوانین و اصول حیاتی روشن گشته است. گرچه ظرف نزول، «أُوتُوا الْكِتَابَ» را به علمای یهود و نصارا منصرف می‌گرداند. همان دریافت و روشنی، مسئولیت و

۱. خوف و جوع و نقص اموال و بدن  
 این وعید و وعده‌ها انگیزنده است  
 پس محک می‌بایدش بگزیده‌ای  
 جمله بهر نقد جان ظاهر شدن  
 بهر این نیک و بدی کامیخته است  
 در حقایق امتحانها دیده‌ای



تعهد آور و اخذ میثاق برای تبیین و روشننگری دیگران است. «أَخَذَ اللَّهُ»، اشعار به این دارد که مخاطبین هم چون گذشتگان مشمول این عهد و میثاقند. مانند: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ ﴿١﴾. «لتبییننه»، مؤکد بالام و نون و آهنگ حرکت و حروف، تبیین حتمی و استمراری را می‌رساند. «لِلنَّاسِ»، اشعار به سود مردم دارد که مردم و سود مردم را در نظر گیرند، آگاهی و تبیین برای مردم از هر سودی برتر است، همین که مردم روشن و آگاه شدند منافع و مضار خود را می‌شناسند. «وَلَا تَكْتُمُونَهُ»، تأکید مؤکد «لِتُبَيِّنُنَّهُ» است. چه اگر مردم روشن و آگاه نشوند، و برای آنان کتاب و علم و مسئولیت‌ها و هدف‌ها تبیین نشود و مکتوم ماند، رسالت روحی تکامل بخش بی‌حاصل می‌ماند، چنان که گویا رسالت و نبوتی نبوده است. اهل کتاب و دانش، پس از گذشت زمانی، نه اینکه این میثاق محکم را نادیده گرفتند و از برابر دید خود برکنار کردند، آن را یکسره پشت سر افکندند: «فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ». برای چه؟ برای جلب هوای طاغوت‌ها یا هوس‌های عوام که هر چه باشد در برابر آن میثاق بهای اندکی است: «وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا، فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ».

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَ يُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

قرائت مشهور «لا يحسبن» با یاء است، به قرینه «فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ»، «الَّذِينَ يَفْرَحُونَ» مفعول اول و «بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ» مفعول دوم است، به قرائت «لا يحسبن» با یاء، «الذین»، فاعل و مفعول اول مقدر است. «لا يحسبن الذین

۱. و هنگامی را [به یاد آور] که خدا با پیامبران پیمان بست که از هر کتاب... به شما دادم. آل عمران (۳)، ۸۱.



یفرحون ... انفسهم». به هر صورت این آیه نیز همچون آیات همانندش، بیان واقعیت دیگری از گمان‌ها و اندیشه‌ها و حساب‌های پیش خود گروهی از مردم است که باید زدوده شود و اندیشه‌ها و افکار با ایمان از آن پاک گردد: نباید گمان کنید و پندارید که چون مردمی قدمی در راه حق بردارند و یا دستی به بخشش بکشایند و به آن سرخوش و مغرور شوند و سد راه خدایند و چشم‌داشت به ثناخوانی نسبت به خود را درباره آنچه نمی‌کنند داشته باشند، بی‌آنکه برای مردم سودبخش و خدمت‌گزار باشند، نباید گمان کنید که اینها بر کنار از عذابند و رستگارند! همه این‌ها در معرض عذاب و سقوط هستند و رهایی ندارند: «فَلَا تَحْسَبَنَّاهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». تکرار «لَا تَحْسَبَنَّ»، برای همین است که مسلمانان مرعوب و مجذوب آنان نشوند و پایدارشان نپندارند. این گمان باید از اذهان زدوده شود، مانند گمان به اینکه با اظهار ایمان و یا ایمان قلبی به بهشت راه می‌یابند بی‌آنکه به جهاد برخیزند و پایداری کنند: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ» (آیه ۱۴۲). یا هم چون گمان اینکه کشته‌شدگان در راه خدا مرده‌اند و زندگی و آثارشان پایان یافته: «وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً». (آیه ۱۶۹) یا هم چون این گمان که مال و قدرت کافران نشانه خیر و به سود آنان است: «وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ». (آیه ۱۷۸) و نیز گمان بخل‌ورزان که از انفاق خودداری می‌کنند به خیر آنان است: «وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ». (آیه ۱۸۰).

این گمان‌زدایی‌ها با فاصله در آیات این سوره آمده تا اندیشه‌های آلوده و انحرافی از افکار آنان پاک گردد و موانع ذهنی حرکت و پیشرفت و تکامل برای مجتمع اسلامی برداشته شود، تا خود و جهان را یکسر در تصرف و ملک خدا

بنگرند و همی در آن بیندیشند و بر صبر و تقوا و عزم پایدار باشند، چون تصرفی فوق هر تصرف و تدبیری برتر از هر تدبیر و قدرتی برتر از هر قدرت، قدرت حاکم بر جهان است.

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». همین که آسمان و زمین و آنچه در آن‌هاست، ملک حقیقی خداوند است، او پدید آورده و بر پاشان داشته و به اراده او برپا هستند و در آن‌ها پیوسته تصرف دارد، از کهکشان‌ها تا ذرات تا پدیده‌ها تا انسان که خود مالک خود نیست و وجودش و همهٔ جهازات مرموز و معلومش به علم و ارادهٔ خود پدید نیامده خود کار و فعالیت دارند، پس چرا انسان خود را در تصرف مال و ثروت و قدرت‌های کاذب گذارد تا اگر مالی می‌دهد و خدمتی می‌کند سرخوش شود، و چشم‌داشت ثنای دیگران را داشته باشد و یا از مالی که از آن او نیست و ملکی اعتباری و وهمی است، بخل ورزد: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا...»، «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ...؟ چون ملک او است اگر خود را ملک آرزوها و آمال و مال ساخت، نباید خشنود شود و آن را خیر خود پندارد: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ...» چون ملک اوست نباید گمان کند اگر با اختیار خود را در تصرف او گرداند و در راه او جان داد مرده است: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا...» نباید گمان کند که جز با دادن جان و مال و ابتلاء، درهای بهشتش باز شود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ...» این مملوکیت‌ها و وابستگی‌های روحی و گمان‌های پست جز از طریق تفکر متعالی و دید جهانی حاصل نمی‌شود و در نمی‌یابد که سراسر آفرینش نماینده و نشانهٔ چنین تصرف عالمانه و قدرتمندانه‌ای است.